

دهخدا

طلایه‌دار ادب سیاسی در ایران

محمدرضا دهقان زاده

دبیر ادبیات تربت حیدریه

نثار دانشی مردی که به حق، علامه بود.

ارزش‌ها از بدل جان نیز دریغ نداشته‌اند. به همین منظور و به پاسداشت خاطرۀ کسانی که برای تحقق این آرمان‌ها قیام کرده، خون دل‌ها خورده و جهانی رنج را تحمل کرده‌اند تا آیندگانشان انسانی‌تر زندگی کنند، این شعر که در آن شاعر خورشید آزادی را طلب کرده و به همه آزادی‌خواهان جهان نوید فردایی روشن داده است، می‌تواند انتخابی شایسته باشد.

دهخدا که دانش آموخته رشته سیاست بود و از بنیانگذاران ادبیات سیاسی در ایران به شمار می‌آید، به نیکی دریافته بود که برای تحقق آرمان‌های ذکر شده باید از ابزار شعر و از قدرت آن در برانگیختن احساسات کمال بهره را برد. دو کار بزرگ دهخدا را به‌ویژه هرگز نباید فراموش کرد: نخست اینکه او بی‌تردید زمینه‌ساز ساده‌نویسی در حوزه نثر فارسی است. دیگر اینکه او در تغییر ساختار شعر فارسی نقشی تأثیرگذار دارد. بی‌تردید او و هم‌نسلاش که تمهیدات انقلاب ادبی اول را فراهم کردند، از جمله علامه‌های زبان و ادب فارسی بودند که نظام آکادمیک دکترین‌پرور ما کمتر توانسته است چنان فرهیختگانی تربیت کند.

قصه پرغصه مسمط «یاد آر ز شمع مرده یاد آر»

از آنچه اهل تحقیق در باب این شعر اشاره نمودند این نکته روشن می‌شود که این شعر

که در حفظ و یادآوری شعر توانایی اندکی دارم، بخشی از یک مسمط دهخدا چنان در جانم لانه کرده که کمتر روزی است که ناخودآگاه آن را زمزمه نکنم و بی‌اختیار نگویم: «یاد آر ز شمع مرده یاد آر»!

تصمیم دارم این شعر را از منظر ساختاری و با نگاهی سینمایی تقدیم نگاه نقاد شما بزرگواران کنم تا هم خطاهایم در فهم این شعر اصلاح شود و هم یاد آن روزهایی را زنده کنم که جوان بودم و با حرارت زایدالوصفی این شعر را در کلاس چهارم دبیرستان می‌خواندم و دانش‌آموزانم با نگاه معصومانه، مؤدبانه و پرسشگر خود، مرا همراهی می‌کردند. شاید پرسشی که آن روزها در ذهن آن‌ها نقش می‌بست این بود که چرا معلمشان این شعر را بغض‌آلود می‌خواند و گاهی توان جلوگیری از فروریختن اشکش را از کف می‌دهد.

بی‌تردید آزادی، عدالت، قانون‌گرایی، پاسداشت حرمت انسانی، شفقت بر خلق، برابری و احترام متقابل افراد، نفرت از جنگ و خون‌ریزی، برکنندن نهال دشمنی و زدودن کینه و انتقام از ساحت جوامع انسانی، مدارا و نرم‌خویی، مسروت و جوان‌مردی و از همه مهم‌تر فراهم نمودن زمینه شادی و شادکامی و بهروزی آدمیان از جمله ارزش‌ها و آرزوهای اصیل انسانی در همه فرهنگ‌ها و زبان‌ها و جوامع بشری است. فرهیختگان هر جامعه‌ای با آگاهی از این مفاهیم و در جهت تحقق این

تقدیم به روان پاک همه بزرگانی که برای اعتلای فرهنگ ایران زمین از جان مایه گذاشته‌اند. دهخدا را با لغت‌نامه او می‌شناسیم؛ دایرةالمعارفی که هنوز با بیش از دویست‌هزار مدخل اثری ماندگار و جاودانه در تاریخ فرهنگ این سرزمین محسوب می‌شود. دهخدا در این اثر سترگ نشان می‌دهد که اطلاعات وسیعی در حوزه فرهنگ‌نویسی و اصول علمی آن دارد. ویژگی دیگر این لغت‌نامه ارائه شواهد و مثال‌های فراوان برگزیده از بیکرةعظیم ادبیات گذشته اعم از نظم و نثر فارسی است که خود کاری منحصر به‌فرد است و نمونه کم‌نظیری را رقم زده است. اگر فرصتی شد در جایی دیگر به این موضوع خواهیم پرداخت.

اما در این گفتار، سخن از چهره چندوجهی دهخداست که او را به شخصیتی بی‌بدیل در عرصه فرهنگ ایرانی تبدیل کرده و این نگاهی است ناقص و ناتمام به چهره ادبی او در حد فهم یک معلم، که می‌کوشد شعری از دهخدا را به دانش‌آموزانش آموزش دهد؛ شعری که سال‌ها در کتاب‌های درسی دبیرستان بود و اکنون خاطرۀ بخش عظیمی از همه کسانی است که در سال‌های نه‌چندان دور آن را به عنوان درس خوانده‌اند.

از مجموعه بی‌کران شعر و ادب فارسی برخی از اشعار، ناخودآگاه در خانه ذهن و ضمیر آدمی لانه می‌کنند و گویی پیوندی ناگسستنی با جان انسان برقرار می‌سازند. من

شاید متأثر از شعر **اکرم زاده**، شاعر ترک باشد، و شاید هم نیم‌نگاهی داشته باشد به شعر **آلفرد دو موسه**، شاعری فرانسوی که با همین مضمون برای ژرژ ساند سروده است. بی‌تردید شعر پاسخی است به نیاز روحی و روانی شاعر و حتماً تکانه‌ای به هیجان او دامن زده است تا واژه‌ها به رقص درآیند و اوج و فرود کلام بیانگر حالت عاطفی گوینده شود و به این ترتیب، خواننده را متأثر سازد. اگر از منظر شمای ارتباطی یا کوبسن به شعر این دوره دقت کنیم، درمی‌یابیم که از شش عنصر ارتباطی، یعنی: گوینده، شنونده، پیام، کانال ارتباطی، رمزگان و زمینه، جهت‌گیری شعر غالباً به سوی زمینه است. علت آن هم آشکار است. ایرانیان در دوره قاجار و در سایه حاکمان تهی‌مغز و بی‌خرد این طایفه بیابان‌گرد که خوی ایللیاتی در رگ و ریشه آن‌ها خانه کرده بود، روزگار می‌گذرانند؛ در حالی که در اروپا تحولاتی صورت گرفته بود که نشان از آگاهی سیاسی و تغییرات بنیادی در فهم نخبگان و روشنفکران و به تبع آن، توده‌های مردم داشت. البته این روند تاریخی نیز بدون جنگ و خونریزی به انجام نرسیده بود. قدر مسلم آن است که حاکمیت سیاسی به موضوعی برای اندیشه‌ورزی تبدیل شده بود؛ اگرچه این موضوع از «جمهور» افلاطون سابقه‌ای دو سه هزار ساله دارد. (این بحث گستره عریض و طولیلی دارد که در این مجال اندک فرصت پرداختن به آن نیست.) فقط به‌عنوان طرح مقدمه‌ای برای ورود به بحث مورد اشاره قرار گرفت. در اواخر سده‌ای که گذشت، نخبگان جامعه متأثر از تحولات سیاسی و اجتماعی جهان دریافتند که آزادی، قانون، برادری و برابری، دموکراسی، رجوع به آراء عمومی، تفکیک قوا، عدالت اجتماعی، رفاه عمومی، پیشرفت، ترقی و ... از ضروریات جوامع امروز است و این میسر نمی‌شود مگر با استقرار حکومت قانون، و علاوه بر این، پیش‌نیاز آن بیداری عمومی و آگاهی همگانی است؛ بنابراین، شاعران و نویسندگان در صف مقدم این جهاد فرهنگی قرار گرفتند.

احساس تعهد و مسئولیت اجتماعی آنان را بر آن می‌داشت که با تحریک احساسات ملی و ستایش آزادی، وطن‌پرستی و

عدالت‌خواهی مطالبات خود را از حاکمیت طلب کنند. بر حاکمیت که تا آن روزها فقط مردم را مکلف می‌دانست و هیچ حقی برای آن‌ها قائل نبود، این حق‌طلبی و مطالبه حقوق اجتماعی سخت‌گران آمد؛ تا جایی که چاره‌ای جز پذیرفتن خواسته عمومی نداشت و سرانجام فرمان مشروطیت را که چونان سند آزادی‌خواهی و حق‌طلبی مردم بود، امضا کرد، اما دو سال از امضای این سند نگذشته بود که خوی استبدادی و خودکامگی غالب شد و در نتیجه مجلس

دو کار بزرگ دهخدا را به‌ویژه هرگز نباید فراموش کرد: نخست اینکه او بی‌تردید زمینه‌ساز ساده‌نویسی در حوزه نثر فارسی است. دیگر اینکه او در تغییر ساختار شعر فارسی نقشی تأثیرگذار دارد

را به توپ بست. عده‌ای در باغ شاه هزینه این حق‌طلبی و عدالت‌خواهی را با اهدای جان خود پرداختند، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل از جمله همین افراد بود که آن روز تاوان بی‌باکی و شجاعت خود را با دشمنی در سینه و طنابی در گردن پرداخت. دهخدا که از نویسندگان اصلی روزنامه صوراسرافیل و هم‌رزم و همراه این مبارز راه آزادی بود، توانست از مهلکه جان سالم به در ببرد و به تفریس و از آنجا به فرانسه بگریزد. او خود درباره سرودن این مسمط می‌گوید شبی میرزا جهانگیر را در خواب می‌بیند که به او می‌گوید چرا نگفتی فلانی جوان افتاد! با دیدن این خواب، او سراسیمه بیدار شد و در همان نیمه‌های شب، این شعر را که روایتی از مظلومیت جنبش آزادی‌خواهی مردم ایران است، در قالب مسمط و در پنج بند سرود.

اگرچه عده‌ای این شعر را در شکل‌گیری شعر نو نیمایی مؤثر می‌دانند، دهخدا در آن بیشتر به مضمون توجه داشته و فرم و ساختار شاید برایش در درجه دوم اهمیت بوده است. با دقت در ساختار آن به نکات جالبی برمی‌خوریم که اهمیت و لذت درک متن را چند برابر می‌کند. پس، ابتدا مسمط را می‌خوانیم و سپس تحلیل می‌کنیم.

باد آر ز شمع مرده یاد آر

ای مرغ سحر! چو این شب تار/ بگذاشت ز سر سیاه‌کاری
وز نفعه روح‌بخش اسحار/ رفت از سر خفتگان خماری
بگشود گره ز زلف زرتار/ محبوبه نیلگون عماری
یزدان به کمال شد پدیدار/ و اهریمن زشتخو حصاری
یاد آر ز شمع مرده یاد آر
ای مونس یوسف اندر این بند/ تعبیر عیان
چو شد تو را خواب
دل پر ز شمع، لب از شکرخند/ محسود
عدو، به کام اصحاب
رفتی بر یار و خویش و پیوند/ آزادتر از نسیم
و مهتاب،
زان کو همه شام با تو یک چند/ در آرزوی
وصال احباب،
اختر به سحر شمرده، یاد آر
چون باغ شود دوباره خرم/ ای بلبل مستمند
مسکین
وز سنبل و سوری و سپرغم/ آفاق، نگارخانه
چین
گل سرخ و به رخ عرق ز شبنم/ تو داده ز
کف زمان تمکین
زان نوگل پیش‌رس که در غم/ ناداده به نار
شوق تسکین،
از سردی دی فسرده، یاد آر
ای هم‌ره تیه پورعمران/ بگذشت چو این
سنین معدود
وان شاهد نغم بزم عرفان/ بنمود چو وعد
خویش مشهود
وز مدبج زر چو شد به کیوان/ هر صبح
شمیم عنبر و עוד
زان کو به گناه قوم نادان/ در حسرت روی
ارض موعود،

بر بادیه جان سپرده، یاد آر
چون گشت ز نو زمانه آباد/ ای کودک دوره
طلایی
وز طاعت بندگان خود شاد/ بگرفت ز سر
خدا، خدایی
نه رسم ارم، نه اسم شداد/ گل بست زبان
ژاژخایی
زان کس که ز نوک تیغ جلا/ مأخوذ به
جرم حق ستایی،
پیمانۀ وصل خورده یاد آر

پرده اول (بند اول):

شخصیت‌ها عبارت‌اند از: مرغ سحر، خفتگان
خمار، محبوبۀ نیلگون عماری (خورشید)،
یزدان، اهریمن.
اگرچه روایت از زبان دانای کل بیان می‌شود
و شاعر تصویر بسته‌ای از صحنه به نمایش
می‌گذارد، دگردیسی فضای تیره و تار و
وهم‌آلود با حضور خورشید آزادی باعث
بیداری خفتگان (توده مردم) می‌شود. صحنه
با پیروزی یزدان بر اهریمن زشت‌خو به پایان
می‌رسد.

پرده دوم:

تصویری از زندان در روزگاران بسیار دور و
اسطوره‌ای؛ داستانی که در متون مقدس هم
به آن اشاره شده است. شخصیت‌ها عبارت‌اند
از: یوسف و هم‌بند او، دشمنان، دوستان و
ماجرای تعبیر خواب حضرت یوسف که تقدیر
دو زندانی را پیشگویی می‌کند که هر دو در
واقعیت اتفاق می‌افتد و آن کس که شاد و
خندان به وصل دوستان می‌رسد، سرانجام،
دارای پایگاه اجتماعی نیز می‌شود و مقدمات
آزادی یوسف را هم فراهم می‌نماید (شاید
تمثیلی از سرنوشت او و میرزا جهانگیر).

پرده سوم:

تصویری باز هم از نمای نزدیک؛ هنگام
بهار است و باغ پر از انواع گل، و بلبل مست
و شوریده مشغول گفت‌وگو با گل‌ها و
شرمندگی گل سرخ و سوگواری او در غم
از دست دادن گل نورسیده‌ای که نشکفته
پرپر شده است (میرزا جهانگیر). شخصیت‌ها:
بلبل، گل سرخ، گل نورس و دی (نماد
استبداد).



پرده چهارم:

صحنه‌ای تاریخی از ماجرای حضرت موسی،
کوه طور و ارض موعود، سنن معدود،
دیدار شاهد بزم عرفان، به‌ویژه غفلت قوم
نادان و انحراف از مسیر صواب که به تباه
شدن عده‌ای از مردم منجر می‌شود. شاعر
به موازات توصیف صحنه از نمای نزدیک و
بسته‌خودش و دوستش میرزا جهانگیرخان
از زبان شخصیت اصلی داستان روایت
می‌شود. سرانجام از اسطوره به تاریخ گذر
می‌کند و ما شاهد جان دادن قهرمان اصلی
داستان در پایان این صحنه هستیم.

پرده پنجم:

تصویر این صحنه بسیار فانتزی و
فراواقع‌گرایانه (سوررئال) است؛ از یک سو
دگردیسی جهان است و تغییر و در هم شدن
واقعیت و تخیل، به‌ویژه درهم‌تنیدگی زمان
اسطوره‌ای و تاریخی و نوسان جهان‌های
واقعی و اسطوره‌ای که یادآور تقابل دنیای
میتوس و لوگوس از یک سو و معطوف به
الهه‌ی زمان یا زروان در اندیشه زرتشتی از

سوی دیگر نیز می‌تواند باشد؛ علاوه بر این
بیانگر تسلط خیر بر شر و نور بر ظلمت است
که سیطرۀ حضور فراگیر خداوند در گسترۀ
هستی است و این تجلی منجر به شادمانی
همگان می‌شود. بندگان مطیع‌اند و از
سرکشی و نافرمانی و طغیان ضحاک‌صفتان
خبری نیست؛ حق طلبان به وصل حق
رسیده‌اند و در بهشت در کنار چشمه‌ساران
بهشتی اوقات خوشی را سپری می‌کنند.

چنان‌که ملاحظه شد، گوهر آزادی که
همزاد شرافت انسانی است، در بستر زمان و
متأثر از عوامل بیرونی - از جمله اراده معطوف
به قدرت برخی از ابناء بشر که حاصل بر
هم‌کنش نیروهای سیاسی و اجتماعی و شاید
هم توانایی‌های فردی است - به تاراج می‌رود.
چنان‌که میرزا جهانگیر و میرزا جهانگیرها،
مردان مردی بودند که از نثار جان خود برای
بهبود اوضاع اجتماعی و رفاه حال مردمانشان
دریغ نوزیدند، خون دل‌ها خوردند و رنج‌ها
دیدند و ستم‌ها کشیدند تا زمینه شکل‌گیری
جهانی را فراهم آورند که قابل تحمل‌تر
و انسانی‌تر باشد؛ جهانی که در آن حرمت
انسان و انسانیت پاس داشته شود و شادی

در کوچه پس‌کوچه‌های غم و افسردگی و
دلهره و اضطراب سر درگم نشود. جان‌ها و
روان‌هایی که شایسته شاد زیستن‌اند، که
سرزندگی اساس موجودیت و حیات آدمی
است. کوشیدند تا کودک شادی در چنگال
نیروهای سرکوبگر اجتماعی و سیاسی گرفتار
نشود تا همچون راوی بوف کور، خسته و
رنجور و دردمند دچار مالیخولیا و توهم و
اضطراب و سردرگمی نگردد؛ به گونه‌ای که
حتی تحمل سایه خودش را نیز نداشته باشد
و او را با ضربات دشنه از پا درآورد. بی‌تردید،
برآیند نیروهای اجتماعی با لگدمال کردن
هویت پاک و شرافت انسانی که در بستر
فردی و اجتماعی، تاب انسان‌های صبور را
هم بی‌تاب کرده است، سرانجام از جایی سر
باز می‌کند و همچون آتشفشانی هولناک، تر
و خشک را به پای هم می‌سوزاند.